



معرفی شاخص‌ترین فیلم‌های سال ۲۰۲۲

### از پاندای سرخ تا خفاش خاکستری

در فاصله ۲۰ روزه تا شروع چهارمین ماه از سال ۲۰۲۲، دنیای سینما مهبهای نمایش تدریجی فیلم‌هایی می‌شود که در ۶ ماه باقی مانده از این سال به نمایش درمی‌آیند. شاید ممتازترین فیلم‌های این مقطع زمانی کارهایی باشند که نام و اوصافشان از این هفته در سلسله مطالب (معرفی شاخص‌ترین فیلم‌های سال ۲۰۲۲) می‌آید.

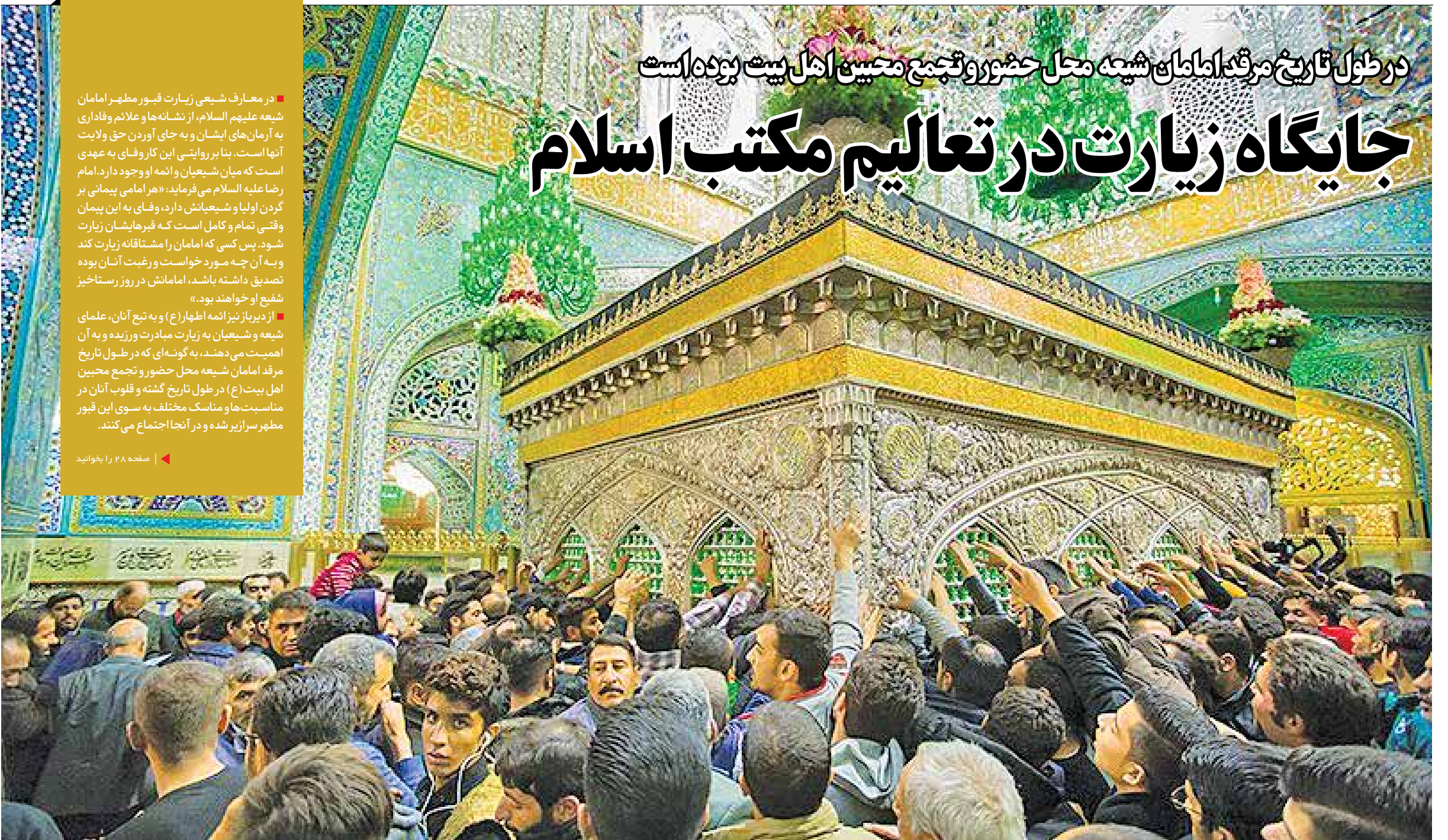
گفت و گویی پیرامون شفافیت

### شفافیت را به پایان سال موکول نکنید

در خدمت یکی از نمایندگان محترم خانه ملت هستیم. لطفاً بفرمایید که چه گام‌هایی توسط شما در راستای اجرای شفافیت برداشته شده؟

## در طول تاریخ مرقد امامان شیعه محل حضور و تجمع محبین اهل بیت بوده است

# جایگاه زیارت در تعالیم مکتب اسلام



■ در معارف شیعی زیارت قبور مطهر امامان شیعه علیم السلام، از نشانه‌ها و علائم وفاداری به آرمان‌های ایشان و به جای آوردن حق ولایت آنها است. بنا بر روایتی این کار وفای به عهدی است که میان شیعیان و ائمه او وجود دارد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «هر امامی پیمانی بر گردن اولیا و شیعیانش دارد، وفای به این پیمان وقتی تمام و کامل است که قبرهایشان زیارت شود. پس کسی که امامان را مشتاقانه زیارت کند و به آن چه مورد خواست و رغبت آنان بوده تصدیق داشته باشد، امامانش در روز رستاخیز شفیع او خواهند بود.»

■ از دیرباز نیز ائمه اطهار (ع) و به تبع آنان، علمای شیعه و شیعیان به زیارت میبادت ورزیده و به آن اهمیت می‌دهند، به گونه‌ای که در طول تاریخ مرقد امامان شیعه محل حضور و تجمع محبین اهل بیت (ع) در طول تاریخ گشته و قلوب آنان در مناسبت‌ها و مناسک مختلف به سوی این قبور مطهر سرازیر شده و در آنجا اجتماع می‌کنند.

صفحه ۲۸ را بخوانید

## گفت‌وگو با جانبازان جواد فلاح و شبان علیپور از لشکر ویژه ۲۵ کربلا

# جلوه عشق و وفا در کربلای ایران

سمیه مفارهی خبرنگار

آن روزها می‌گویند: «این روزها برایم تداعی گر خاطرات مهمی است، روزهایی که طبق رسم کهن ایران باید فراسپیدن سال نو را به انتظار نشسته و برای نوروز تدارک می‌دیدیم، اما عید ما در پیروزی بود و نوروز را در چپه گذرانیدیم. شانزده ساله بودم که به جبهه رفتم. تازه طلبه شده و در مدرسه علمیه نکا درس می‌خواندم. ابتدا دوره ۴۵ روزه آموزشی را در ساری گذرانده و سپس به‌عنوان بیسیم چی به اهواز فرستاده شدم. سپس به هفت تپه و بعد هم به آبادان رفتم. یکی از برادرهایم هم همزمان با من در جبهه بود. اسفند ۱۳۶۴ در منطقه عملیاتی فاو شیمیایی شدم، اما در جبهه ماندم تا اینکه فروردین ۱۳۶۵ مجدداً حمله شیمیایی تکرار شد. سپس از بهبودی دوباره به جبهه رفتم و در شلمچه دچار موج گرفتگی شده و در مقطعی دیگر بشدت مجروح شدم. جنگ برای ما مدرسه بزرگی بود و حضور در کنار فرماندهان بزرگی چون شهید صادق مکتبی فرمانده گردان حمزه سیدالشهدا (ع) لشکر ویژه ۲۵ کربلا فرصت مغتنمی بود.



جواد فلاح، ۲۵ کربلا

یادم هست او هر شب مدت زیادی پیش از نماز صبح را به عبادت مشغول بود و مرتب برای شهادت دعا می‌کرد. من کم سن و سال بودم و درکی از معنای این دعا نداشتیم. یک بار به شوخی گفتم: «فعلاً نمی‌خواهم شهید شوم، می‌خواهم پایان جنگ را ببینم و بدانم چه می‌شود.» شهید مکتبی با لبخند معناداری به من گفت: «شیخ یک روز می‌فهمی که آن روز خیلی دیر است.» حالا این روزها در لابه لای نقش‌های بریده و تغییرات روزگار معنای سخن عمیق او را با همه وجود حس می‌کنم. هر روز خاطرات دوستانم که مقابل چشمانم پیر شدند و دسته‌گل‌هایی که هنگام عبور از اروند داخل آب افتاده و غرق شدند را مرور می‌کنم. یا وقتی سپاه هفتم عراق پاتک زده بود و بسیاری از رزمندگان به شهادت رسیدند. یادم هست داخل کانال پر بود از شهدا و مجروحانی که از شدت عطش، لبانشان خشک شده و طلب آب می‌کردند، اما نمی‌توانستیم به آنها آب دهیم چون



جواد فلاح، ۲۵ کربلا، نفر سمت راست - رزمندگان لشکر ویژه ۲۵ کربلا استان مازندران

۴۹ روز در بیمارستان بستری بودم و پس از بهبودی خواب را برای مادرم تعریف کردم. گفتم: «جالب است، خیلی نگرانم بودم و مدام برای سلامتی‌ات دعا می‌کردم. خواب دیدم که دو نفر بسته‌ای را برایم آورده و گفتند که لباس‌های جواد است و خودش شهید شده. من ضجه زدم که اینها را نمی‌خواهم و بعد آن دو نفر رفتند.» من هم از مادرم ناراحت شدم که چرا به شهادتم رضایت ندادی و این‌طور اسم من از لیست ۱۶ شهید آن عملیات خط خورد.»

### پیکر نیمه جانم را آوردند



شبان علیپور جانباز

خود را تقدیم کرده است. او متولد ۱۳۴۷ در شهرستان قائمشهر است و اولین حضور در جبهه نبرد را اردیبهشت ۱۳۶۴ در منطقه کردستان تجربه کرد. بعد به جبهه جنوب رفت و بیش از دو سال در آنجا خدمت کرد تا اینکه بر اثر شدت مجروحیت، پیکر نیمه جانم را به برگردانده و بیش از



نشسته از راست نفر دوم، شبان علی پور - سال ۱۳۶۵

یک سال مورد درمان قرار گرفت. او پس از گذراندن دوره طولانی درمان در آلمان، اندکی بیبانی خود را به دست آورد و حالا سال‌هاست در کنار همسر صبورش زندگی می‌کند. علیپور در گفت‌وگو با «ایران» از آن روزها می‌گوید: «در مریوان با دوستانم از لشکر ویژه ۲۵ کربلا برای تأمین امنیت راه‌های ارتباطی روستاهای مریوان تلاش می‌کردیم. شش ماهی در آنجا بودیم تا اینکه به جبهه جنوب رفته و در منطقه عملیاتی فاو مستقر شدیم. از آن زمان تا دوسال بعد در عملیات‌های متعددی چون والفجر ۸، کربلای ۴، کربلای ۵ و کربلای ۱۰ شرکت کردم. زمانی هم که عملیات نبوده به رزمندگان کمک می‌کردم. آن زمان تعداد مقرر اصلی لشکر ۲۵ کربلا استان مازندران در منطقه هفت تپه بود. وقتی عملیات کربلای ۵ تمام شد به خانه برگشته و به مقر رفتم و گفتم: «هر جا نیاز هست مرا بفرستید.» فرمانده مرا به گردان امام محمد باقر (ع) فرستاد و با رزمندگان برای آزادسازی شهر ماووت عراق اعزام شدیم. عملیات آغاز شده و با دو نفر از دوستان در جایی پناه گرفته بودیم

جوراب نورا از داخل ساکم به او داده و گفتم به این شرط که اگر شهید شدید، شفاعتم کنید. با خنده گفتم: کار به این بزرگی به خاطر یک جفت جوراب؟ و بعد قول داد که حتماً این کار را انجام دهد. آن شب با هم برای عملیات اعزام شده و گروه ما ۲۰۰ متر عقب‌تر از سردار کارگر داخل یک سنگر به شهادت رسید. آن شب فرمانده گروه ما شهید علیرضا بلباسی اهل فیروزکوه مدام به افراد گروه سردار کارگر اصرار می‌کرد که هر طور شده، پیکر او را به عقب برگردانند و من حرف هایش را بایستی سیم به رزمندگان منتقل می‌کردم. آنها با سختی پیکر شهید کارگر را به عقب آورده و نگذاشتند زیر آتش بماند. این خاطر در ذهنم ماند تا اینکه چند ماه بعد با چند نفر از دوستان دوران کودکی و نوجوانی و هم محله‌ای به منطقه دیگری اعزام شده و بیشتر آنها به شهادت رسیدند. مثل شهید محمد جواد رجبی و حیدر علیزاده. با حیدر داخل سنگر کمین بودیم و آن قدر فضا تنگ بود که حتی نمی‌شد نشست و باید به حالت خوابیده نماز می‌خواندیم. اگر سر یا دستمان را اندکی بالا می‌آوردیم از سنگرهای جلوتر که دست نیروهای عراقی بود مورد هدف قرار می‌گرفتیم. با وجود این حیدر با سختی به عقب رفت و برایم مهمات آورد. دم‌آذان صبح بود و چهره‌اش بسیار زیبا شده بود. حیدر دستش را برای تیمم اندکی تکان داد و دیده‌ها و با بی‌سیم اصرار می‌کردم که به او کمک کنند تا در نهایت شهید عباس طالبی آمد و او را که دیگر لحظات آخر عمرش بود به عقب برگرداند. شهید حسن فرجی که مادرش سید متدینی بود و خودش لباس تنش پوشانده بود تا به جبهه برود، فردا شب به شهادت رسید و از آن زمان من مانده‌ام و فراق دوستان و هم‌زمان و تلاش می‌کنم با یادم هست پیش از عملیات از من پرسیدند که جوراب اضافه داری به من بدهی؟ من هم

### هدیه جوراب به شرف شفاعت

او با بیان خاطراتش از دوران دفاع مقدس هم می‌افزاید: «در عملیات والفجر ۸ بی‌سیم چی بودم و شهید علی اصغر کارگر، فرمانده و ارسته و مهربان ما بودند. حیدر دستش را برای تیمم اندکی تکان داد و دیده‌ها و با بی‌سیم اصرار می‌کردم که به او کمک کنند تا در نهایت شهید عباس طالبی آمد و او را که دیگر لحظات آخر عمرش بود به عقب برگرداند. شهید حسن فرجی که مادرش سید متدینی بود و خودش لباس تنش پوشانده بود تا به جبهه برود، فردا شب به شهادت رسید و از آن زمان من مانده‌ام و فراق دوستان و هم‌زمان و تلاش می‌کنم با یادم هست پیش از عملیات از من پرسیدند که جوراب اضافه داری به من بدهی؟ من هم